

فهرست مطالب

مقدمه..... ۱۱

فصل اول: کلیات

- مبحث اول: تعاریف باطل، بطلان و ابطال ۱۶
- گفتار اول: تعریف لغوی ۱۶
- گفتار دوم: تعریف اصطلاحی ۱۹
- مبحث دوم: مقایسه باطل، بطلان و ابطال با مفاهیم مشابه ۲۴
- گفتار اول: باطل با قابل ابطال ۲۴
- گفتار دوم: باطل با بطلان ۳۰
- گفتار سوم: باطل با ابطال ۳۵
- گفتار چهارم: باطل با فاسد ۴۰
- گفتار پنجم: باطل با انحلال ۴۲

فصل دوم: باطل، بطلان و ابطال در حقوق مدنی

- مبحث اول: اموال - مالکیت - وقف ۴۶
- گفتار اول: حبس و حق انتفاع ۴۶
- گفتار دوم: وقف ۴۹

- ۶۲ مب‌حث دوّم: الزامات و التزامات
- ۶۲ گفتار اوّل: ایجاد تعهدات
- ۹۴ گفتار دوّم: سقوط تعهدات
- ۹۸ گفتار سوّم: در الزامات خارج از قرارداد
- ۱۰۰ مب‌حث سوّم: بیع و اجاره
- ۱۰۰ گفتار اوّل: بیع
- ۱۰۸ گفتار دوّم: اجاره
- ۱۲۳ مب‌حث چهارم: مزارعه، مساقات، مضاربه، جعاله و شرکت
- ۱۲۳ گفتار اوّل: مزارعه و مساقات
- ۱۲۳ بند اوّل: مزارعه
- ۱۲۷ بند دوّم: مساقات
- ۱۳۰ گفتار دوّم: مضاربه و جعاله
- ۱۳۰ بند اوّل: مضاربه
- ۱۳۲ بند دوّم: جعاله
- ۱۳۴ گفتار سوّم: شرکت
- ۱۳۸ مب‌حث پنجم: ودیعه، عاریه، قرض، قمار و گرو‌بندی و وکالت
- ۱۳۸ گفتار اوّل: ودیعه، عاریه، قرض، قمار و گرو‌بندی
- ۱۳۸ بند اوّل: ودیعه
- ۱۴۰ بند دوّم: عاریه
- ۱۴۱ بند سوّم: قرض
- ۱۴۲ بند چهارم: قمار و گرو‌بندی
- ۱۴۵ گفتار دوّم: وکالت
- ۱۵۱ مب‌حث ششم: ضمان عق‌دی، حواله، کفالت، صلح، رهن، هبه و أخذ به شف‌عه
- ۱۵۱ گفتار اوّل: ضمان عق‌دی، حواله و کفالت
- ۱۵۱ بند اوّل: ضمان عق‌دی



- ۱۵۷..... بند دوّم: حواله
- ۱۵۹..... بند سوّم: کفالت
- ۱۶۱..... گفتار دوّم: صلح، رهن، هبه و أخذ به شفعه
- ۱۶۱..... بند اوّل: صلح
- ۱۶۹..... بند دوّم: هبه
- ۱۷۱..... بند سوّم: أخذ به شفعه
- ۱۷۳..... مبحث هفتم: وصایا و ارث
- ۱۷۳..... گفتار اوّل: وصایا
- ۱۸۲..... گفتار دوّم: ارث
- ۱۸۴..... مبحث هشتم: اشخاص و تابعیت
- ۱۸۴..... گفتار اوّل: اشخاص
- ۱۸۸..... گفتار دوّم: تابعیت
- ۱۸۹..... مبحث نهم: نکاح دائم و منقطع، مهر و حقوق و تکالیف زوجین
- ۱۸۹..... گفتار اوّل: نکاح دائم و منقطع
- ۱۸۹..... بند اوّل: نکاح دائم
- ۲۱۵..... بند دوّم: نکاح منقطع
- ۲۲۶..... گفتار دوّم: مهر و حقوق و تکالیف زوجین
- ۲۲۶..... بند اوّل: مهر
- ۲۳۲..... بند دوّم: حقوق و تکالیف زوجین
- ۲۳۵..... مبحث دهم: انحلال نکاح، طلاق و نسب
- ۲۳۵..... گفتار اوّل: انحلال نکاح
- ۲۳۶..... گفتار دوّم: طلاق
- ۲۳۸..... گفتار سوّم: نسب
- ۲۳۹..... مبحث یازدهم: حضانت اطفال، ولایت قهری، الزام به انفاق، حجر و قیومت
- ۲۳۹..... گفتار اوّل: حضانت اطفال

- گفتار دوم: ولایت قهری ۲۴۱
- گفتار سوم: الزام به انفاق ۲۴۲
- گفتار چهارم: حجر و قیومت ۲۴۳
- مبحث دوازدهم: ادله اثبات دعوا: اقرار، اسناد، شهادت، امارات و قسم ۲۵۱
- گفتار اول: اقرار ۲۵۱
- گفتار دوم: اسناد ۲۷۰
- گفتار سوم: شهادت ۲۷۳
- گفتار چهارم: امارات ۲۷۹
- گفتار پنجم: قسم ۲۸۲
- منابع و مآخذ ۲۸۵

گفتار پنجم: باطل با انحلال

انحلال که در مباحث حقوقی مختلف مطرح شده مثلاً در حقوق تجارت بیشتر در بحث انحلال شرکت‌های تجاری به کار برده می‌شود و در حقوق مدنی غالباً در مورد انحلال عقود مثل انحلال عقد نکاح یا انحلال عقد واحد به عقود متعدده کاربرد دارد یا در حقوق اساسی از انحلال مجلس قانونگذاری صحبت می‌شود، می‌توان آن را از بین رفتن قهری عمل حقوقی یا ارادی با اراده یک طرف مثل فسخ یا دو طرف عمل حقوقی مثل اقاله و تفاسخ یا از بین بردن نهاد یا تأسیس (مؤسسه رسمی یا غیررسمی) مثل شرکت یا شخص حقوقی غیرتجاری یا ارگان دولتی، معنی نمود.

در حقیقت در بحث ما در شرایطی که عمل حقوقی یا سند باطلی حکم به بطلان آن صادر گردد یا هر اقدام قضایی منجر به ابطال عمل حقوقی یا درخواستی گردد یا به وسیله یک طرف عمل حقوقی برابر خیارات قراردادی یا قانونی حق فسخی ایجاد گردد و مدعی به دادگاه مراجعه و حکم بر تأیید فسخ عمل حقوقی بگیرد یا عمل حقوقی به علت پیشامد خاص طبیعی یا پیش بینی شده در قانون قهراً منفسخ گردد و انفساخ آن در مرجع قضایی صالح تأیید گردد یا طرفین با اراده خود عمل حقوقی را فسخ نمایند که از آن به تفاسخ تعبیر می‌شود و یا با توافق دو اراده‌ای که عقد را منعقد نموده‌اند همان عقد را به رضایت یکدیگر از بین ببرند. یا قانون به دلایلی شروع رابطه حقوقی مثل نکاح یا ادامه آن را باطل و فاسد بداند و حکم دادگاه در این مورد صادر و قطعی گردد انحلال عمل حقوقی محسوب می‌شود لذا تمام موارد فسخ، انفساخ، تفاسخ، اقاله و بطلان عمل حقوقی، منجر به انحلال عمل حقوقی می‌گردد و از این جهت عمومیت انحلال نسبت به باطل یا بطلان یا ابطال بیشتر می‌باشد و در حقیقت از نسب اربعه منطقی بین باطل و مشتقات آن (بطلان و ابطال) با انحلال عمل حقوقی رابطه عموم و خصوص مطلق

انحلال شرکت مدنی به اسباب بیان شده در قانون مدنی، در حقوق فرانسه از این اصطلاح به «dissolution» تعبیر می‌شود.^۱

طبعاً این‌گونه تعریف از انحلال قراردادهای یا اعمال حقوقی از حیث آثار مترتب بر آن برعکس بطلان و باطل می‌باشد چرا که اگر معامله‌ای باطل باشد هیچ اثری بر آن بار نیست و چیزی را عقد فاسد و باطل ایجاد نمی‌نماید تا کسی از آن منتفع شود اما در این‌گونه انحلال به معنی خاص مثل طلاق یا انفساخ آثار انحلال کاملاً از زمان وقوع طلاق یا انفساخ بر آن بار می‌شود و ارتباطی به گذشته ندارد و آثار گذشته برای طرفین آن محفوظ و قابل اعتبار است لذا مرحوم استاد کاتوزیان در این مورد می‌گوید: "انحلال قرارداد را نباید با بطلان آن مخلوط کرد، عقد باطل صورتی بی‌معنی است که از آغاز نیز نفوذ و اعتباری نداشته است. حکم دادگاه این حقیقت را عریان می‌سازد و پرده وهم و ریا را به کناری می‌زند. ولی در انحلال قرارداد، سببی عقد موجود را برهم می‌زند و حکم دادگاه، اگر نیازی به وجود آن احساس شود. ناظر به حدوث همین سبب است. پس در انحلال دو مرحله ممتاز وجود دارد: مرحله نخست از آغاز تراضی تا زمان وقوع سبب انحلال، که قراردادی نافذ بر رابطه دو طرف حکومت دارد. مرحله دوم، از لحظه تحقق سبب انحلال، که باعث گسیختن پیمان می‌شود و عقد را در حکم باطل قرار می‌دهد، انحلال قرارداد، گاه با اجرای آن نیز اشتباه می‌شود، قرارداد با اجرای تمام تعهدهای ناشی از آن پایان می‌پذیرد، ولی این تحوّل طبیعی به معنای انحلال عقد نیست.^۲

۱- دانشنامه حقوق خصوصی، انصاری، مسعود طاهری، دکتر محمدعلی، جلد اول ص ۴۷۴.

۲- قواعد عمومی قراردادهای، دکتر ناصر کاتوزیان، جلد پنجم، شماره ۸۵۰ به بعد.

مبحث اول: اموال - مالکیت - وقف

گفتار اول: حبس و حق انتفاع

به ترتیب موارد باطل، بطلان، ابطال و مشتقات آن را در قانون مدنی ایران بررسی می‌نماییم. ضمناً جهت جلوگیری از تکرار کلمه قانون مدنی از علامت اختصاری ق.م استفاده شده است.

۱- اولین ماده در این مورد ماده ۴۴ ق.م مقرر می‌دارد: "در صورتی که مالک برای حق انتفاع مدتی معین نکرده باشد، حبس مطلق بوده و حق مزبور تا فوت مالک خواهد بود. مگر اینکه مالک قبل از فوت خود رجوع کند."

نتیجه اینکه اولاً حبس مطلق عقد صحیح است ثانیاً برخی نویسندگان حقوق آن را عقد جایزدانسته‌اند که مثل سایر عقود جایز با مرگ و حجر هر کدام از مالک و منتفع عقد مزبور منحل می‌گردد.^۱ اما برخی دیگر آن را تا قبل از مرگ مالک، عقد لازم ولی قابل رجوع می‌دانند.^۲ که در هر حال چه آنچه را که گفته شده بعضی فقهاء امامیه برآنند عقد مزبور مادام که مالک زنده است لازم می‌باشد ولی با فوت او منحل می‌شود از جمله صاحب جواهر که فرموده: ^۳ «لو أطلق المدة و لم یعینها کان صحیحاً بلاخلاف و له الرجوع متى شاء» و چه آنچه برخی دیگر از فقهاء گفته‌اند و ظاهر مستفاد از ماده مذکور که حکایت از جایز بودن آن دارد، در هر صورت عقد حبس مطلق ولو تا قبل از فوت مالک، قابل رجوع می‌باشد، عقدی صحیح است و در صحت آن

۱- حقوق مدنی، جلد اول، امامی، دکتر سیدحسن، ص ۶۰.

۲- حقوق اموال، جلد اول، جعفری لنگرودی، دکتر محمدجعفر، ص ۱۸۶.

۳- جواهر الکلام، نجفی، محمدحسن، جلد ۲۸ ص ۱۰۷.

اختلافی وجود ندارد. در عین حال اختلاف دو نظریه در مورد این ماده که حبس مطلق را جائز بدانیم یا لازم قابل رجوع، آثاری دارد و اینکه برابر نظریه اول عقد حبس مطلق از همان ابتدا لازم نیست و در زمان حیات مالک هر زمان قابل فسخ از جانب طرفین می‌باشد ولی در مورد نظر دوم در زمان حیات مالک، حبس مطلق از طرف منتفع قابل فسخ نیست و منتفع نمی‌تواند آن را برهم بزند ولی مالک می‌تواند با رجوع خود مال مورد حق انتفاع را مسترد نماید. همچنین طبق نظریه دوم در صورت فوت یا جنون منتفع، وراثت او حق انتفاع از حبس مطلق را دارند و فقط رجوع مالک تا قبل از فوت عین محبوسه را به مالک برمی‌گرداند ولی براساس نظریه اول با فوت و جنون منتفع عقد حبس مطلق چون جائز دانسته شده، منحل می‌شود و چیزی به ارث به وراثت منتفع نمی‌رسد.

۲- ماده ۴۷ ق.م: "در حبس، اعم از عمری و غیره، قبض شرط صحت است."

بنابراین چنانچه قبل از قبض در حبس چه مطلق چه مؤبد چه عمری چه رقبی یکی از دو طرف (مالک یا محبوس‌له) فوت نمایند یا محجور شوند عقدی کلاً واقع نمی‌شود و به تعبیر دیگر چنین عقدی با فرض ایجاب و قبول صحیح نیست و باطل است البته چنانچه التزامی اضافی به‌عهده طرفین قرار داده شود مثل ایجاب همراه با التزام بایستی به آن وفاء شود و همچنین باید توجه داشت طبق ملاک مستفاد از ماده ۸۰۰ قانون مدنی در مورد هبه که در فرضی که عین موهوبه در تصرف یا ید متهب قرار داشته باشد، آن را محتاج به قبض ندانسته وقتی عین محبوسه قبلاً در تصرف و اختیار منتفع بوده، حبس مطلق آن به نفع منتفع اصولاً نباید نیازی به قبض منتفع داشته باشد چون تحصیل حاصل است.

۳- ماده ۵۳ ق.م: "انتقال عین از طرف مالک به غیر موجب بطلان حق انتفاع نمی‌شود، ولی اگر منتقل‌الیه جاهل باشد که حق انتفاع متعلق به دیگری است اختیار فسخ معامله را خواهد داشت."

لذا همان‌طور که در انتقال عین مستأجره، مالک نمی‌تواند خللی به حقوق مستأجر در مدت اجاره وارد نماید و قرارداد اجاره ولو با فروش عین مستأجره به قوت خود باقی است و صحیح بوده و هست و باطل نمی‌شود در حبس که موجب حق انتفاع برای منتفع می‌شود حق انتفاع حاصله باطل نمی‌شود و صرفاً در صورتی که خریدار عین محبوسه از وجود حق انتفاع آن متعلق به دیگری در هنگام معامله آگاه نباشد اختیار فسخ معامله عین را خواهد داشت و بدیهی است چنان‌چه با علم و اطلاع از وجود حق انتفاع متعلق به دیگری در مورد عین، خریداری نموده باشد طبق قاعده اقدام بر علیه خود اقدام کرده و حق فسخ معامله عین را هم ندارد. همچنین از موارد انحلال حق انتفاع ایجاد شده در مورد عقد حبس مطلق چنان‌چه مالک عین آن را به خود منتفع انتقال دهد یا بعکس منتفع حق انتفاع خود نسبت به عین محبوسه را به مالک عین واگذار نماید در هر دو صورت حق انتفاع منحل و زائل می‌گردد. کما اینکه وفق ماده ۵۱ قانون مدنی با انقضاء مدت یا تلف شدن طبیعی یا غیرطبیعی عین محبوسه، عقد حبس و در نتیجه حق انتفاع منحل می‌گردد.

گفتار دوم: وقف

قبل از ورود به این گفتار مطلب مهمی را که باید بدان توجه نمود این است که در انواع حبس اعم از حق انتفاع به صورت عمری یا رقبی یا نوعی از عمری و رقبی به نام سکنی و نیز حبس مطلق، چنانچه عمر مالک یا منتفع یا ثالث تمام شود و فوت نمایند یا در حبس مطلق مالک رجوع نماید یا مالک فوت نماید، عین محبوسه همان طور که از ابتداء ایجاد حق الانتفاع، حبس بوده ولی در مالکیت مالک قرار داشته و پس از حوادث مذکور به مالک و در صورت فوت به وراثت مالک برمی گردد بنابراین هیچ گاه انتقال مالکیت در مورد عین به دارندگان حق الانتفاع صورت نمی گیرد برخلاف وقف که در هیچ صورتی پس از ایجاد وقف به نحو صحیح، امکان انتقال عین موقوفه به مالک یا وراثت مالک مال وقف شده وجود ندارد. تنها در یک نوع از انواع حبس بنام حبس مؤبد که مالک مال خود را برای دائم و همیشگی حبس و حق الانتفاع برای دیگری اعم از شخص حقیقی یا حقوقی برقرار می نماید و شباهت زیادی به وقف دارد تشکیک و اختلاف شده آیا حبس مؤبد در حقیقت همان وقف است یا خیر که در این مورد نویسندگان حقوقی و فقها بحث مستقل و مستوفات مطرح ننموده اند؛ ولی این مسئله برمی گردد به این که آیا اگر منافع مالی به طور دائمی به مصرف معینی از جانب مالک اختصاص داده شود (حبس مؤبد یا حق انتفاع همیشگی) برقراری این حق برای دیگری، حق مالکیت مالک را کاملاً ساقط می کند و رابطه ملک با مالک را قطع می کند یا باز هم می توان نوعی مالکیت بر عین را برای مالک متصور نمود و حال آنکه حق انتفاع آن ولو به طور همیشگی و دائم برای دیگری وجود داشته باشد؟

برخی نویسندگان حقوقی حبس مؤبد را با وقف یکسان دانسته اند و معتقدند: "هر دو دائمی هستند، هر دو ایجاد حق انتفاع می کنند و هر دو